

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

قبل از تعطیلات دهه‌ای اول محرم بحث از آیه‌ی شریفه نبأ تمام شد؛ به این نتیجه رسیدیم که استدلال به این آیه‌ی شریفه برای اثبات حجیت خبر واحد نا تمام است.

استدلال به آیه‌ی نفر برای حجیت خبر واحد

دومین آیه‌ای که برای حجیت خبر واحد - که مفید علم نیست - به آن استدلال کرده‌اند، آیه‌ی 122 سوره‌ی توبه - آیه‌ی نفر - است. می‌فرماید: **﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا ۚ كَافَّةً ۚ ﴿٢﴾ فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ ۚ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ ۚ لِّيَتَفَقَّهُوا ۚ ﴿٣﴾ فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا ۚ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا ۚ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾**. این آیه‌ی شریفه عمدتاً در مباحث فقهی و اصولی، در دو جا مورد بحث واقع می‌شود؛ یکی در بحث اجتهاد و تقلید، که یکی از ادله‌ی مشروعیت فتوا و جواز تقلید، و بالاتر، لزوم افتاء، این آیه است؛ برخی از بزرگان مثل مرحوم محقق خوئی قدس سره به این آیه‌ی شریفه استدلال کرده‌اند. مراد از لزوم افتاء این است که اگر کسی از فقیهی سؤالی را پرسید، فقیه جایز نیست جواب را کتمان کند و باید حکم شرعی را که خودش می‌داند، بیان کند. به این آیه‌ی شریفه بر لزوم افتاء تمسک شده است. ما این آیه‌ی شریفه را در مباحث اجتهاد و تقلید مفصلاً مورد بحث قرار دادیم، اما نتیجه‌ای را که مثل مرحوم محقق خوئی اعلی الله مقامه الشریف به دست آوردند، ما به دست نیاوریم؛ و در استفاده‌ای که ایشان از آیه کردند، مخالفت کردیم.

جای دومی که به این آیه‌ی شریفه استدلال شده، بحث حجیت خبر واحد است. مرحوم آخوند خراسانی در کفایه عنوان کرده است، تمام اصولیین نیز آن را مطرح کرده‌اند. جمعی مثل مرحوم محقق نائینی و مرحوم آقای خویی به تبع استاد، استدلال به این آیه را بر حجیت خبر واحد پذیرفته‌اند؛ و حتی مرحوم نائینی مسئله را بالاتر برده، و فرموده‌اند آیه‌ی شریفه نفر در دلالتش بر حجیت خبر واحد، از آیه‌ی نبأ اظهر است. عده‌ای هم مثل مرحوم آخوند، مرحوم امام و والد ما رضوان الله تعالی علیهم آن را نپذیرفته‌اند. پس به این آیه در دو جا استدلال شده است؛ یکی در بحث حجیت فتوای مفتی و جواز تقلید و لزوم افتاء، که این‌ها سه مطلب است؛ بعضی یکی را پذیرفته، و دوتای دیگر را نپذیرفته‌اند. بعضی‌ها دوتا را پذیرفته، و مطلب سوم را نپذیرفته‌اند. سه مطلب، یکی حجیت فتوای مجتهد است؛ دوم جواز تقلید و مشروعیت تقلید است؛ و سوم لزوم افتاء است. در بحث اجتهاد و تقلید مفصل این آیه را مورد بحث قرار دادیم. اگر آقایان بخواهند مراجعه کنند، چون مباحث اجتهاد و تقلید ما در فقه دو سال طول کشید، آقایان به مباحث سال اول، جلسات 46 تا 49 مراجعه کنند؛ در این چهار جلسه در مورد این آیه از این جهت که آیا دلالت بر حجیت فتوا، جواز تقلید و لزوم افتاء دارد یا ندارد، کاملاً بحث کرده‌ایم. اما بحثی که اینجا است، این است که آیا این آیه بر حجیت خبر واحد دلالت دارد یا نه؟ اگر يك مخبري خبري به ما داد، اگر يك راوي فقط كلامي را از امام عليه‌السلام براي ما نقل کرد، آیا این آیه دلالت دارد که قول این راوي حجیت دارد؛ هر چند که مفید علم نیست.

طرح نکاتی به عنوان مقدمه‌ی بحث

نکته‌ی اوّل: ملازمه‌ی بین بحث حجّیت فتوا و حجّیت خبر واحد

نکته‌ای که به عنوان مقدمه باید بگوییم، این است که آیا بین این دو بحث ملازمه وجود دارد؟ یعنی اگر کسی در آن بحث، مثل مرحوم آقای خوئی قائل شود آیه شریفه دلالت بر حجّیت فتوای مفتی و لزوم افتاء دارد، آیا بین این قول و بین قائل شدن به حجّیت خبر واحد بنا بر همین آیه ملازمه است؟ به عبارت دیگر، اگر کسی گفت آیه می‌گوید در صورتی که مفتی برای شما فتوای داد، حجت است؛ پس به طریق اولی، اگر مخبری برای شما خبر آورد، حجّیت دارد؛ برای اینکه مفتی قول و حکم امام علیه‌السلام را از روی حدس و استدلال می‌فهمد، اما مخبر آن را از روی حس شنیده و برای شما نقل می‌کند. آیا چنین ملازمه‌ای وجود دارد یا نه؟ مرحوم آقای خوئی در همان بحث فرموده‌اند: اگر از آیه‌ی شریفه حجّیت خبر واحد را استفاده نکنیم، قطعاً حجّیت فتوا را از آن استفاده می‌کنیم. اما ما در آنجا به این نتیجه رسیده بودیم که از این طرف مسلّم ملازمه‌ای نیست؛ یعنی اگر آیه دلالت بر حجّیت خبر واحد نداشته باشد، اینطور نیست که بگوییم قطعاً دلالت بر حجّیت فتوا هم ندارد. لیکن عکس این را پذیرفتیم؛ یعنی اگر گفتیم که آیه بر حجّیت فتوا دلالت دارد، باید به طریق اولی بگوییم بر حجّیت خبر واحد دلالت دارد. اما به نظر می‌رسد که این نظر و بیان هم تمام نیست؛ یعنی اصلاً هیچ ملازمه‌ای بین این دو طرف وجود ندارد. در باب فتوا، حیثیت تفقه در دین و علم به دین وجود دارد - (که بعداً تفقه را معنا می‌کنیم) -

. در فتوای اصطلاحی، به کسی که عالم به فتاوا هست، نمی‌گوییم مفتی. حتی روی اصطلاح علمی به او متفقه هم نمی‌گوییم. تفقه يك اصطلاح خاصی است که ما برای افرادی که علم به احکام شرعی از روی ادله شرعیّه دارند، به کار می‌بریم. به عبارت دیگر، در مفتی حیثیت تفقه وجود دارد؛ اما در مخبر حیثیت تفقه وجود ندارد. راوی، هر چند که عامی محض باشد، همین که بگوید من رفتم از امام علیه‌السلام سؤال کردم و ایشان فلان مطلب را فرمودند، عنوان مخبر بر او صادق است. پس، در راوی عنوان تفقه نیست. وقتی چنین نبود، حالا اگر گفتیم آیه دلالت بر حجّیت فتوا دارد، لأجل کونه فقیهاً؛ این علت در باب راوی وجود ندارد. پس، نمی‌توانیم بگوییم اگر آیه فتوا را حجت کرد، به طریق اولی خبر را هم حجت می‌کند. از طرف دیگر، اگر گفتیم آیه دلالت بر حجّیت خبر دارد، خبر آن است که انسان از روی حس می‌شنود که در فتوا این خصوصیت نیست؛ پس، دلالت ندارد که قطعاً فتوای مفتی هم حجّیت دارد. بنابراین، حق این است که بگوییم بین این دو مسأله هیچ ارتباط و ملازمه‌ای نیست. بله، ما در بحث اجتهاد و تقلید که پنج یا شش سال پیش این مباحث را گفتیم، ملازمه‌ی از یک طرف را پذیرفتیم؛ گفتیم اگر کسی بپذیرد که آیه دلالت بر حجّیت فتوا دارد، قطعاً و به طریق اولی باید بگوید بر حجّیت خبر واحد هم دلالت دارد؛ اما بعد از تأمل مجدد به این نتیجه رسیدیم در این بحث که نه، هیچ ملازمه‌ای بین این‌ها نیست.

نکته‌ی دوّم: شأن نزول آیه‌ی شریفه

مطلب بعد در مورد شأن نزول‌هایی است که برای این آیه شریفه ذکر شده است. این شأن نزول‌ها انسان را در فهم مدلول آیه کمک می‌کند. برای این آیه‌ی شریفه سه شأن نزول ذکر شده است. اولی‌اش را کلبی از ابن عباس نقل می‌کند؛ می‌گوید: کان رسول الله صلی‌الله‌علیه‌و آله إذا خرج غازیا لم يتخلف عنه إلا المنافقون و المعذرون پیامبر وقتی به عنوان جند خارج می‌شد دو گروه با او مخالفت می‌کردند و همراه پیامبر نمی‌رفتند: یکی گروه منافقین و دیگر، کسانی که معذور بودند فلماً أنزل الله عیوب المنافقین و بین نفاقهم في غزوة تبوک وقتی خداوند نفاق منافقین را در قضیه تبوک بیان فرمود قال المؤمنون و الله لا نتخلف عن غزات یغزوها رسول الله صلی‌الله‌علیه‌و آله مؤمنین قسم خوردند و گفتند که ما از هیچ جنگی که پیامبر در او شرکت کند، تخلف نمی‌کنیم ولا سرية أبداً و از هیچ سریه‌ای - جنگی که خود پیامبر در آن حضور نداشته است - هم تخلف نمی‌کنیم. فلماً أمر رسول الله بالسرایا نفر المسلمون جميعاً وترکوا رسول الله وحده بعد از آن قسمی که خورده بودند، پیامبر به سریه‌ای امر کرد

و همه مسلمان‌ها رفتند و پیامبر را در مدینه تنها گذاشتند.

آیه نازل شد فَأَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: **وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا ۚ كَافَّةً ۚ** «ما» مای نافیه است؛ نفی در مقام نهی است. یعنی همهی مؤمنان نباید به صورت کلی کوچ کنند بعد می‌فرماید **فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ ۚ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ ۚ** چرا از هر فرقه‌ای طایفه‌ای کوچ نمی‌کنند لِيَتَفَقَّهُوا ۚ فِی الدِّینِ وَلِيُنْذِرُوا ۚ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا ۚ إِلَيْهِمْ ۚ که توضیح می‌دهیم. طبق این بیان ابن عباس شأن نزول آیه برای این بوده که همه مؤمنان و مسلمان‌ها در آن جنگی که پیامبر دستور داده بودند، همه از مدینه رفتند و پیامبر تنها ماند. شأن نزول دوم را مجاهد نقل می‌کند؛ می‌گوید: **إِنَّهَا نَزَلَتْ فِي نَاسٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ** این آیه در گروهی از اصحاب پیامبر نازل شده است **خَرُوجُوا فِي الْبَوَادِي** که سراغ بادیه‌ها و بادیه‌نشین‌ها - مردمانی که اطراف مدینه بودند - رفتند فَأَصَابُوا مِنَ النَّاسِ مَعْرُوفًا وَخَصَبًا به مردمی برخورد کردند که این مردم آدم‌های خوبی بودند. «خصب» یعنی زمین حاصلخیزی هم داشتند. ودعوا من وجدوا من الناس إلى الهدى آنجا شروع کردند به دعوت مردم به هدایت فقال الناس مردم بادیه نشین گفتند وما نراکم إلا وقد ترکتم صاحبکم وجئتمونا شما چرا صاحب و آقایتان را که پیامبر است، رها کردید و سراغ ما آمدید؛ فوجدوا فی أنفسهم من ذلك حرجاً اینها از این حرف مردم، مقداری دلتنگ شدند وأقبلوا کلهم من البادية حتى دخل على النبي همه‌شان بر گشتند و خدمت پیامبر آمدند فَأَنْزَلَ اللَّهُ بعد خداوند این آیه را نازل کرد که **وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا ۚ كَافَّةً ۚ** حال که شما مشغول تبلیغ بودید، همه نباید بر می‌گشتید.

و ادامه‌ی آیه. شأن نزول سوم مرحوم شیخ در تبیان بیان کرده است که وقتی بادیه‌نشین‌ها مسلمان شدند، همهی آن‌ها برای فراگیری اسلام به مدینه آمدند و گفتند می‌خواهیم دینمان را یاد بگیریم. وقتی هم که آمدند، قیمت ارزاق بالا رفت و اجناس کمیاب شد. آیه نازل شد که: **وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا ۚ كَافَّةً ۚ** شماها که بادیه‌نشین هستید برای به دست آوردن علم و فهم دین لازم نیست همه‌تان کوچ کنید بیا باید **فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ ۚ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ ۚ** از هر فرقه‌ای گروهی بیایند تفقه در دین کنند و برگردند.

نکته‌ی سوم: ارتباط این آیه با آیات قبل

نکته سوم این است که این آیه شریفه در سوره توبه است؛ آیات قبل و بعدش تماماً در مورد جهاد است. در آیات قبل آمده است **(مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ۚ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ ۚ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطُونَ مَوَاطِنًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ)** اهل مدینه و کسانی که اطراف مدینه هستند از اعراب، اینها نباید تخلف از رسول خدا داشته باشند و نباید جان خودشان را بر جان رسول خدا مقدم بدانند. و بعد می‌فرماید: اگر تشنگی یا گرسنگی یا گرفتاری در راه خدا برای اینها حاصل بشود، نمی‌شود مگر اینکه به هر کاری خداوند يك عمل صالح برای اینها می‌نویسد؛ یعنی اگر کسی در جبهه‌ی جنگ با کفار تشنه شد، اگر يك قدمی بر داشت، اگر يك سختی دید و ... خداوند برای هر کدامش يك عمل صالح یادداشت می‌کند. قضیه‌ای یادم افتاد؛ آن را بگویم: یکی از سفرهایی که به جبهه رفته بودم، ما را به طرف جزیره مجنون بردند. رفتیم آنجا برای تبلیغ؛ جای خیلی عجیبی هم بود؛ واقعاً از جاهایی بود که از يك جهت انسان می‌بیند چه افرادی و چه جوان‌هایی که اینها ساخته شده بودند در آن زمان برای همین کار؛ جایی بود که وقتی برای تحقیق می‌رفتند یا غروب بر می‌گشتند یا بر نمی‌گشتند.

آن‌چه که من یادم نمی‌رود و یادم هست، این است که ما شب وارد شدیم؛ به سنگری رفتیم وسائلمان را بگذاریم و آنجا بنشینیم تا صبح بشود؛ تقریباً هفت هشت نفر هم آنجا خوابیده بودند؛ هم دم سنگ دراز کشیدیم. دیدیم موش‌های صحرایی که واقعاً از يك گربه بزرگ‌تر بودند و تا آن زمان ندیده بودم و بعدش هم ندیده‌ام، از قسمتی که مواد قضایی بود، ده تا بیست تا پشت سر هم می‌رفتند و غذا می‌بردند. من یکی از اینها را که دیدم، تا صبح بیدار نشستم. و واقعه‌ش همین است. حالا این يك چیزی خیلی

كُوجَك اسٲ كه قابل ذكـر هم نيسٲ؛ اما اينقدر انسان يادش هم نيسٲ. بعد مي‌فرمايد (وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً ۚ صَغِيرَةً ۚ وَلَا كَبِيرَةً ۚ وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ). طوري بود كه بعد من صبح گفتم اينها چيست؛ آن وقت بقيه هم راحت خوابيده بودند كه انگار نه انگار؛ در هر روز نيز مقداري از اينها را با كlash از بين مي‌پرديند. اين آيات مربوط به جهاد اسٲ. آيات بعد از آيه‌ي نفر نيز مربوط به جهاد اسٲ. حال، در اينجا قرينه سياق - كه خيلي از بزرگان مخصوصاً مرحوم علامه طباطبايي رضوان الله عليه در قرآن به آن استدلال مي‌كند - آيا اعتبار دارد يا نه؛ اينها را بايد مورد بحث قرار بدهيم. فردا ببينيم مرحوم آخوند در كفايه با اين آيه‌ي شريفه چگونه برخورد كردند؛ بعد هم نظرات مرحوم نائيني و مرحوم امام و مرحوم آقاي خويي را ذكر مي‌كنيم. و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين.